هُوَ
۱۲۱

# گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجذوب علیشاه)

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم.

در پاریس برای درس رفته بودم. امتحان درس را که دادم، اوّلین و آخرین امتحانی بود که در دوران تحصیلی رد شدم. البتّه هنوز هم از خدا تقاضا می‌کنم که خدایا! امتحانی که می‌خواهی من را رد کنی، برای من نگذار. لیاقت امتحانِ خودت را به من بده و بعد هر چه می‌خواهی امتحان کن. حالا این حاشیه بود.

بعد خدمت حضرت صالح‌علیشاه عرض کردم که من نیّت کرده بودم به بیت‌الله مشرّف شوم ولی متأسّفانه در امتحان درسی رد شدم. جواب مرقوم فرمودند که از آن ناراحت نباش، خلاصه بسیار هم خوب شد که رد شدی. به‌جهت اینکه من خیال دارم، در نظر دارم که مادرت را بفرستم مکّه و چون باید همراهشان یک نفر جوان محرمی باشد خیال داشتم تو را با ایشان همراه کنم. من خیلی خوشحال شدم. این هم نتیجه گرفتم هر واقعه‌ای که در اوّل در نظر انسان تلخ می‌آید و آن را در زندگی جزء حوادث بد می‌شمارد، همان حادثه را خدا موجبش می‌کند که بهتر بشود، فَأُولٰئِكَ يُبَدِّلُ اللّٰهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ (سوره فرقان، آیه ۷۰) در قرآن گفته، یک شباهتی به این قضیه دارد. یک کسانی را می‌شمارد و بعد در قرآن می‌فرماید: اینها هستند که خداوند زشتی‌هایشان را به خوبی تعبیر می‌کند که روی خود این آیه خیلی بحث کردند که چطور زشتی‌هایی است که به خوبی تبدیل می‌شود؟ جاهای دیگر خیلی می‌فرماید که خداوند گناهان را می‌بخشد، خداوند گناهان را ندیده می‌گیرد و امثال اینها ولی اینکه بدی را به خوبی تبدیل کند، این دیگر عجیب است. همین مثالی که من زدم، در زندگی همیشه پیش می‌آید و من این نتیجه را از آن تاریخ گرفتم که کمتر از واقعه‌ای ناراحت می‌شوم. چرا، ناراحت می‌شوم و به یاد می‌آورم که پیغمبر هم فرمود: ناراحت شدنِ از روی محبّت و اینها طبیعی است که خود پیغمبر هم ناراحت می‌شدند ولی آنقدر نه که من را مأیوس کند. آن را نگه‌می‌دارم و می‌دانم که در این واقعه هم خیری هست. به‌هرجهت سال بعد توفیق پیدا کردیم و رفتم. سه سفر حج تمتّع رفتم، عمره نرفتم ولی سه سفر حج تمتّع رفتم. الحمدلله خیلی خوب بود، خاطراتی که همه از حج دارند. مثلاً یکی از دوستانِ ما که حتّی یک نسبتی هم با ما از قدیم دارد، پیرمرد پنجاه، شصت ساله بود. رفت مکّه برگشت، پرسیدند که از خدا زیر ناودان طلا چه خواستی؟ گفت: زیر ناودان طلا گفتم: خدایا! خیلی متشکّر من را دعوت کردی، آمدیم. این را همه‌ی ما هم می‌گوییم ولی خواهش می‌کنم بعد از این دیگر من را دعوت نکن. اینقدر به او که از گرما سخت گذشته بود ولی برای ما گرما سخت شده بود ولی به این درجه نه! در مورد سفر سوّم خودم هم بگویم. همیشه خانمم خدا رحمتش

کند می‌گفت که خیلی دلم می‌خواست که من هم یک سفری بیایم و من یکی، دو بار گفتم: این سفر در کاروان بیشترش دوستان قدیمی ما بودند. دوست، قضاتِ بسیار فهمیده. گفتم اینها که می‌روند، تو هم در همان قافله‌ی آنها اسم بنویس و برو. هر چه گفتم، گفت نه. من نمی‌روم جز با خودت که باشی، سفر دیگری نمی‌خواهم ولی آن اشتیاقی که به مکّه داشت، به حج داشت من را هم وادار کرد که بگویم: می‌آیم. این سفری که آنطور خلوص نیّت نبود که گفتم برای خانمم بود ولی چون غیر از خدا در آن نبود یعنی برای یک بنده‌ی خدا می‌خواستم که به گردن من حق دارد، قبول کردم. همین‌قدر که خلوصی برای خدا بود، خداوند پاداش این را داد.

اوّلین اجری که خدا داد امیرالحاج شدم که نه تنها خرجم با هیئت حجّاج بود، خرج یعنی نه اینکه کاخ و چیزی. همین غذاهای معمولی که بپزند و یکی خدمت کند. بعداً همان سفر من را معرفی کرده بود و گفت: برای طواف وقتی برای پادشاه آنجا خلوت می‌کنند برای سفارت هم چندتایی بلیط فرستاده بودند. اگر مایلی، من سهم تو را نگه‌داشتم که اگر می‌خواهی، بیایی؟ من تلفنی گفتم: با کمال امتنان، خیلی متشکّر. فردا که بلند شدم خانم گفت: من هم می‌آیم گفتم: خیلی خوب است ولی طوری است که زنانه نمی‌پذیرند، فقط مردها هستند. گفت: من می‌آیم، تا هر جا آزاد بود، تا هر جا جلویم را گرفتند می‌آیم. فردا صبح رفتیم که عکس‌هایی هم دارم دور تا دور خانه طواف کردیم و داخل خانه رفتیم. دو نماز دو رکعتی در داخل خانه من خواندم. یکی برای خودم و خانواده و اینها. یکی هم برای هر که تقاضا کرده و من ممکن است یادم رفته باشد. دو رکعت بیشتر مجال نمی‌شد وإلّا ممکن بود بیست‌وچهار ساعت آنجا باشد، همه‌اش نماز بخواند.

بعد معلوم شد خانمم آمده دور تا دور خانه قُرُق بوده، خود مسجد را خلوت کرده بودند. این جمعیت همان طرف پشت در و روی طبقه‌ی بالا بودند، از بالا مراسم را نگاه می‌کردند. خانم من گفت: آمدم، صفِ دور تا دور این خانه پر جمعیت بود. گفت من نمی‌دانم چطور شد آمدم؟ مثل اینکه به من راه دادند، هیچ برخوردی نکردند، آمدم همان جلو که جمعیت را می‌دیدم و شماها را می‌دیدم. البتّه نه تنها «خانم» که می‌گویم همسرِ من ولی هر همسری اینطوری نیست ولی دلم می‌خواهد که همه اینطوری باشند. همه نسبت به همسرشان، همه‌ی نعمت‌ها را بخواهند و حتّی فداکاری اگر لازم است از خود بکنند. به‌هرجهت، خانمم گفت که چون این سفر فقط در واقع به خاطر من آمدی، من را خوشحال کردی، حَجّت قبول است.

من سعی می‌کردم و ان‌شاءالله سعی می‌کنم که از هر واقعه‌ای اگر هم ظاهراً بد است، او را چون امر خدا می‌گوید، بگویم خوب است.

هر چه از دوست می‌رسد خوب است  گر همه سنگ و گر همه چوب است

من هم از قصّه‌ی زندگی خودم این چیزها را می‌گویم، اگر دفتر خاطرات داشته باشم اینها مال آنجاست، نه مال شماها ولی چون برای من هم که اتفاق افتاده از جانب یک معنویّتی بوده که مراقب همه‌ی ماست، من می‌گویم که شماها هم از آن پند بگیرید. اصلاً فکر نکنید من گفتم، یک نفر اینطور

قصّه‌ای به شما گفته، سعی کنید از آن قصّه پند بگیرید.

سلوک هم به معنی راه رفتنِ از یک مسیری است یعنی یک مسیری که شما را به هدف برساند، به خدا برسید. این هم توجّه داشته باشید که رسیدن به هدف، هدف یک نقطه‌ی خاصّی نیست که به آنجا برسید، دیگر تمام شد. سلوک در راه خداوند هرگز تمامی ندارد، نقطه‌ی خاصّی هم نیست یعنی تا وقتی که زنده هستیم، نفس می‌کشیم، این راه را داریم می‌رویم. هر لحظه هم باید ان‌شاءالله بهتر از لحظه‌ی قبل باشید و حضرت جعفرصادق می‌فرماید که وای بر کسی که دو روزش یکی باشد یعنی امروز و دیروز یک‌طور باشد، باید امروزش بهتر از دیروز باشد. این امروز هم بهتر از دیروز بودن، با سلوک پیدا می‌شود یعنی دیروز یک نقصی داشت، زندگی امروز آن نقص را ندارد. یا دیروز به خیلی مسائل توجّه نداشت، امروز توجّه دارد و آن مسائل را می‌فهمد. به‌قول بعضی‌ها هر مرحله‌ی سلوک، مرحله‌ی بالا رفتن اگر برویم، توجّه کنیم، همان امکانِ بالا رفتن پاداشش است. خیلی دیدیم مثلاً مادری بچّه‌اش را می‌بوسد بعد می‌گوید: خدایا! شکر تو که به من یک چنین بچّه‌ای دادی دوباره او را می‌بوسد یعنی خواسته‌اش و مسیرش یکی است. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح یک‌شنبه، ۱۳۹۴/۲/۲۰)

*****

در شرح زندگی و داستان‌های مختلفی که برای حضرت یوسف علیه‌السلام اتفاق افتاد که در قرآن ذکر کرده است، پندها و حکمت‌هایی است که نمی‌شود گفت نهفته است، حکمت‌های آشکار است.

وقتی که قرار بود که تمام فرزندان حضرت یعقوب به مصر بروند، فرمود از یک در وارد نشوید.

خداوند در آیه‌ی قرآن می‌فرماید: این فرزندان یعقوب، بر همان توصیه‌ای که پدر کرده بود، به همان طریق وارد شدند. در دنباله‌اش معلوم می‌شود که ممکن بود توطئه کنند و یکی از فرزندان را از بین ببرند و یا اینکه چشم بزنند، نظر و چشم بد.

خداوند می‌فرماید: فرزندان این کار را برای آرامش پدرشان، برای توصیه‌ی پدرشان کردند والّا این کارها اثر ندارد. اگر آنچه خداوند بخواهد و مقرّر بکند، انجام خواهد شد. این را در اینجا می‌فرماید. البتّه توصیه‌ی پیغمبر زمان یعنی حضرت یعقوب را ذکر می‌کند و بعد می‌فرماید که فرزندان رعایت امر پدر را کردند. بنابراین اگر العیاذبالله رعایت امر پدر را نمی‌کردند، خطر از آن اختلاف بود، نه از اصلِ آن. به‌این‌جهت خداوند خواسته است که این قسمت از فکر ما، فکر بشر که احتیاطاً ممکن است در بسیاری اشخاص باشد، این فکر غلط را حذف کند که این وسایلی که ما می‌آفرینیم از قبیل دعانویسی و اینها اثر ندارد مگر اینکه خداوند هم بر آن اثر بدهد. بعد منتها برای ایجاد تعادل که فرزندان نگویند که پدرمان سفارش نادرستی کرده و آن را اجرا نکنند، نه! به‌هرجهت آن را باید اجرا بکنند منتها این اثر از آن اطاعتی است که از پدر کردند.

بنابراین اگر پدر می‌گفت نکنید، می‌گفت از بین راه برگردید، باید برمی‌گشتند که البتّه

چنین واقعه‌ای نشد ولی منظور این قسمت است. در اینجا اهمّیت امر پدر که هم پدر بود و هم پیغمبر زمان، خداوند بیان کرده. به‌هرجهت ما هر داستانی را تحلیل کنیم از این وقایع، یک نتایجی به‌دست می‌آید. ان‌شاءالله خداوند ما را بر آن نتایج پایدار بدارد. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح جمعه، ۱۳۹۴/۲/۲۵، جلسه برادران ایمانی)

*****

من ملک بودم و فردوس برین جایم بود  آدم آورد در این دیر خراب آبادم

قبل از اینکه این شعر را آدم بخواند خودش می‌فهمد. به‌خصوص یک‌وقت‌هایی می‌بیند که مثل آنکه اراده‌اش، آن میلش، میل حقیقی‌اش در وجودش محبوس شده، مثل یک پرنده‌ی خوبی (حالا ان‌شاءالله پرنده‌ی خوب) که گرفتند در قفس. پرنده به‌جای خودش پرنده است، پرنده بودنِ آن عوض نشده فقط نمی‌تواند هر کاری می‌خواهد، بکند. مثلاً می‌خواهد صحبت کند، یک‌خرده حرف می‌زند دیگر حالش را ندارد، می‌خواهد با کسی با ملایمت حرف بزند، اینقدر طول می‌کشد که عصبانی می‌شود. معنی این شعر را آدم حس می‌کند، برای اینکه ملک، فرشتگان در راهی که می‌دانند و می‌توانند بروند، هیچ مانعی ندارند. به میل خودشان می‌روند. البتّه میل خودشان هم مثل میل ما نیست که مثلاً می‌گویند: از قرمه سبزی بدمان می‌آید از قیمه خوش‌مان می‌آید، نه! میلی در مسیر دستورات خداوند است. آدم می‌بینید یک کارهایی می‌خواهد بکند، نمی‌تواند بکند، محبوس است. غیر از یک حبسی است که جامعه در راه ما گذاشته است.

سعی کنید که این زندانیِ تن را بیشتر رعایت کنید تا خودِ تن و ان‌شاءالله زندانی هم نداشته باشید غیر از روح خودتان که در بدن زندانی است. امیدوارم جامعه برای شما زندانی‌ای ایجاد نکرده باشد. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح جمعه، ۱۳۹۴/۲/۲۵، جلسه خواهران ایمانی)

بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجذوب علیشاه) شامل: جزوات گفتارهای عرفانی/ شرح رساله شریفه پندصالح/ شرح فرمایشات حضرت سجّاد علیه‌السلام (شرح رساله حقوق)/ شرح فرمایشات حضرت صادق علیه‌السلام (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة)/ جزوات موضوعی (درباره‌ی استخاره، خانواده، حقوق مالی و عشریه، دعا، خواب و رویا، بیماری و شفا، روح، شیطان، آداب حضور در مجلس فقری، امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر)/ جزوات رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات/ جزوات پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات/ مکاتیب عرفانی (مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها)/ مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها/ شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم/ گفت وگوهای عرفانی (مجموعه‌ی مصاحبه‌ها) منتشر شده است.
جهت سفارش و دریافت جزوات از طریق شماره تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ و یا سایت WWW.JOZVEH121.COM اقدام فرمایید.